



فقه و اصول فقه تفریعی و ولایی

آیت الله سید احمد مددی^۱

اشاره

آنچه در پی می‌آید بیانات آیت الله سید احمد مددی در رابطه با فقه و اصول فقه تفریعی و ولایی است که در دیدار و نشست صمیمانه با ایشان طرح و گفتگو شد. ایشان معتقد است، برای تحقق فقه ولایی، ابتدا باید اصول فقه ولایی داشته باشیم و این نیازمند تلاش و مطالعه در آثار گذشتگان است. ایشان مبسوط شیخ طوسی را از اولین آثار می‌داند که در فقه تفریعی شیعه مکانت یافته است.

کلیدواژگان: فقه ولایی، اصول فقه ولایی، فقه حکومتی، اصول فقه حکومتی.

ضرورت تسلط بر متون پیشین و آثار متأخرین

اگر می‌خواهید یک کار اساسی بشود، باید مانند هر رشته دیگری که تأسیس می‌شود و مؤسس دارد، و درست مانند کسی که می‌خواهد یک مرحله‌ای را تأسیس بکند، شرط اول در

۱. این گفتار توسط آقای سید مهدی حسینی استناددهی شده است. برای آشنایی با سخنران ر.ک: پایان نشست.



کارتان، احاطه به «سلف» است.

مثلاً مرحوم شیخ انصاری، به هر دلیلی، کتب زیادی در اختیارش نبوده است؛ درست مانند شیخ طوسی که ایشان هم همین‌طور بوده است؛ اما ما شیخ انصاری را مؤسس می‌دانیم؛ چون انصافاً آن کتاب‌ها و افکاری را که در اختیارش بوده، روی آنها کار کرده است و توانسته با جمع و رتق و فتق آنها یک مکتب اصولی جدیدی را پایه‌گذاری کند که انصافاً متمایز است.

آنچه که ما در شیعه بعد از شیخ انصاری داریم، انصافاً نه فقط سنی‌ها که حتی شیعه قبل از او هم ندارد؛ اما تهذیب، تنقیح و پالایش و کم‌وزیادهای علمی آن و اصلاح و ترتیب آن را توسط سه بزرگوار؛ یعنی مرحوم نائینی، آقاضیاء عراقی و مرحوم اصفهانی رحمتهما علیهما می‌دانم. اینها انصافاً یک مکتب اصولی‌ای را برای ما پایه‌گذاری کرده‌اند که سنی‌ها هم ندارند.

سنی‌ها کتاب‌های مفصلی نوشته‌اند؛ اما با وجود این، فکر اصولی شیعه به مراتب مقدم است و این مسئله، بیشتر هم ناشی از اصول متأخر ما است؛ مقصودم مباحثی است که حتی مثلاً صاحب فصول، صاحب قوانین و صاحب هدایه المسترشدین هم متعرض آن نشده‌اند. حتی مرحوم نراقی، استاد شیخ، هم راجع به آن موضوع در مناهج بیانی ندارد. از متأخرین، مناهل مرحوم طباطبایی^۲ شاید سه یا چهار برابر رسائل شیخ انصاری است؛ اما آن عمق تفکیک را و آن اندیشه روشن و روش مرحوم شیخ رحمته را - که در بحث‌های اصولی به صورت روش منقح آن‌طور که بعدها اوج آن توسط مرحوم نائینی انجام شد - در آن نمی‌بینم.

مرحوم نائینی در غنابخشی به فکر و اندیشه شیعه، به نظر من نسبت به مرحوم آقاشیخ محمدحسین اصفهانی و مرحوم آقاضیاء مقدم است. مرحوم نائینی سعی کرد اینها را دسته‌بندی بکند و نظم و آهنگ کلی به کل اباحت بدهد. دوستان! نائینی مبدع این فن است. کار اساسی این است. کار اساسی این است که بتوانیم افکار اصولی را تنقیح و بررسی علمی کنیم. یعنی روی

۱. مناهج الأحکام فی اصول الفقه از تألیفات ملا احمد نراقی.

۲. مناهل الأحکام از تألیفات سید محمد طباطبایی (معروف به سید مجاهد).



مفردات کار بکنیم و بعد بیاییم کل آن را در یک نظام هماهنگ قرار بدهیم. کاری که تا حد زیادی مرحوم نائینی کرد و هنوز هم ما در این زمینه کمبود داریم.

رویکرد توجه به فقه مقارن و میراث دنیای اسلام

کارهای فقه بسیار گسترده است و شما می‌توانید با ورود به بحث‌های اصولی یا فقهی در کل میراث ۱۴-۱۵ قرن اخیر، این سرمایه‌ها را انتقال دهید. در این ۱۵ قرن، صدها هزار یا میلیون‌ها نفر چه در سطح علمی و چه غیر آن، در میان انسان‌های متدین، تلاش‌هایی داشته‌اند و به خاطر همین تلاش‌های علمی علما بوده که عزت اسلام به کمال رسیده است. این تلاش‌ها باعث عظمت قرآن و اسلام بوده است. انسان‌های بسیاری در زمینه‌های منقول و معقول، فقه و اصول، فلسفه و عرفان، با نفس دین به کمال رسیدند. خوب، یعنی اطلاع بر کوشش‌هایی که علما در طول ۱۵ قرن از هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله داشتند، برای شما بینش و تفکر بازی را پدید می‌آورد. اصطلاحاً ما چندین نوع فقه خلاف یا فقه تقارن و مقارن (به قول عرب‌ها) یا فقه تطبیقی داریم که حاجی خلیفه در کشف الظنون هم اشاره دارد. یکی این است که انسان، اطلاع بر بقیه آرا پیدا نکند و دیگر اینکه ضمن اطلاع، مناقشه هم نکند؛ مثل کتاب خلاف که مرحوم شیخ طوسی سعی کرده مناقشه هم نکند. البته کتاب خلاف کامل نیست و بحث‌های آن ناقص است؛ اما این هم یک راهی است. البته ایشان زیاد متعرض آرای آنها نشده است.

پس یک قسم فقه خلاف این است که زمینه‌آشنایی را ایجاد می‌کند و ذهن را درگیر می‌سازد که مثلاً این مسئله از اول این‌طور مطرح شده است و زاویه بحث روشن می‌شود. مثلاً می‌گوییم در فقه شیعه توسط ائمه علیهم‌السلام این زاویه بررسی شده و این‌طوری و با این تعبیر آمده است. یعنی بررسی زمینه‌های فقهی قبل از ظهور امام صادق علیه‌السلام می‌تواند تأثیر فراوانی در خود فکر و غنای فکر داشته باشد.

در فقه گاهی زمینه فقهی، بحث عام است؛ اما در روایات ما خاص می‌آید و یا بالعکس. فایده بحث در روا داشتن تخصص و توسعه است. گاهی زمینه فقهی که بین اهل سنت بوده،



عام است لکن روایات ما (شیعه) خاص است. آیا آن زمینه عام فقهی می‌تواند ظاهر این روایات خاص را تعمیم بدهد یا اگر عام است تخصیص بزند یا نه؟ خوب این بحثی است که تا حال طرح نشده و جای بحث هم دارد. نمونه‌هایی هم در فقه دارد و مشکل‌گشاست و می‌تواند به لحاظ فهم روایات نیز کارساز باشد.

در میان کتب فقه خلاف، چه نوع سنی و چه نوع شیعی آن، کتاب ابن‌رشد به نام «بدایه‌المجتهد و نهایه‌المقتصد»^۱ انصافاً خیلی ممتاز است. ابن‌رشد فیلسوف بوده و از این زاویه، فقه را بررسی کرده است. من بیش از ۳۰ سال قبل در نجف با این کتاب مانوس بودم. امتیاز این کتاب، اختصار و تقید به فقه اهل سنت است؛ مثلاً او در باب تیمم می‌گوید اختلاف است که تیمم باید روی زمین باشد یا روی ریگ هم صحیح است؟ بعد نوشته است که دو قول هست و آنچه که سبب اختلاف است (البته تعبیر سبب، خیلی به جا و راحت می‌آید)، یک روایت است که عده‌ای به آن عمل کردند و اما در برابر، عده‌ای به قیاس عمل کردند. سپس می‌گوید، اما آن که به قیاس عمل کرده، این طور گفته و آن که به روایت نظر داشته، چنین نتیجه گرفته است. در روایت هم می‌گوید، فلانی گفته سندش ضعیف است؛ ولی دیگری گفته که سندش صحیح است. ابن‌رشد، خیلی ساده؛ اما روشن و شفاف سیر مسئله فقهی را برای خواننده توضیح می‌دهد. این به نظر من بسیار کار خوبی است.

این را بدانید که عده‌ای از علمای اهل سنت انصافاً خوش فکر هستند و این طور نیست که

۱. ابن‌رشد در این اثر، در پی آن است که احکام فقهی‌ای که علما بر سر آن اختلاف و یا اتفاق دارند بیاورد و آنها را بررسی کند. این کتاب در نوع خودش کتابی یگانه است هم در موضوع و هم در اختصار و ایجاز. مؤلف در آن، به ذکر اقوال علمای مختلف در خصوص هر مسئله فقهی می‌پردازد و مشخص می‌کند که این عقیده مخصوص به کدام گروه از علما (ظاهریه، علمای مصر و...) است. وی پس از طرح بحث، آرای یکی از آنها را ترجیح داده و ذکر می‌کند. نویسنده در ابتدای کتاب راه‌های حمل و دریافت احکام شرعی را شرح می‌دهد و اسباب اختلاف بین علما را ذکر می‌کند. این کتاب در دو مجلد (یک جلدی) چاپ شده است. این کتاب علی‌رغم اهمیتی که دارد دارای کاستی‌هایی نیز هست و شارحان بعدها به رفع آنها پرداخته‌اند. به عنوان مثال: در این کتاب احادیث بدون سند ذکر شده است؛ در حالی که دانستن سند حدیث و صحت و سقم آن در استناد به حدیث از اهمیت قابل توجهی برخوردار است؛ و دوم اینکه گاه‌آحادی ذکر می‌شود که با لفظ آنچه در کتب حدیثی آمده متفاوت است.



همه‌شان را یکسان بنگریم. من خودم شخصاً به شافعی خیلی اعتقاد علمی دارم؛ البته کار به مکتب فکری ندارم. من از او نسبتاً زیاد دیده‌ام که در هر بابی، ابتدا حدیث را وارد و سپس اجتهاد می‌کند. او انصافاً آدم خوش‌ذوقی است و فروعی را که از درون روایت بیرون می‌کشد حتی نسبت به موطأ مالک بسیار بهتر است. شافعی، شاگرد مالک، و کتابش «الأمم» نام دارد. اگر آقایان می‌خواهند کاری در دایره فقه بکنند، باید کم‌کم یک مدتی روی این‌گونه کتب، تحقیق کنند. اینها میراث‌های دنیای اسلام حساب می‌شوند و افرادی هستند که در ظلّ قرآن به رشد رسیده‌اند. خیلی از آن مطالبی که در این کتب آمده، موردبررسی و نقادی ائمه هم قرار گرفته است.

مثلاً فرض کنید ما نسبت به روایات حضرت رضا علیه السلام می‌توانیم نظر به کتاب الأم هم داشته باشیم؛ چون این کتابی است که در زمان حضرت رضا علیه السلام نوشته شده است و همین‌طور در روایات حضرت جواد یا حضرت هادی علیه السلام.

نسبت به روایات منقول از امام صادق علیه السلام، می‌توانیم نظری هم به مثلاً فروعی که در مُدَوَّنَه کبرای مالک آمده، داشته باشیم. البته این نه به این معناست که امام صادق علیه السلام به موطأ نظر دارند؛ نه؛ بلکه بخاطر این است که مالک به فقه مدینه خیلی معتقد است و از این جهت فضای روایی امام صادق علیه السلام هم ملاحظه می‌شود. مالک به قدری فقه مدنی را مهم می‌داند که حتی فقط اجماع اهل مدینه را حجت می‌داند و مطلق اجماع را حجت نمی‌داند.^۲ او از معدود فقهای اهل سنت است که به فتاوی علمای شهر خودش اعتقاد دارد؛ یعنی خصوص شهر مدینه. در قبال او، ابوحنیفه و فقهای هم‌ردیف وی، جزو فقه کوفی حساب می‌شوند؛ مانند سفیان ثوری، یونس بن سعید، حسن صالح صوفی و علی بن صالح که زیدی مسلک بودند.

ببینید! شناسایی فقه مدینه خودش یکی از زمینه‌های بسیار مهم در فقه اهل سنت است و در

۱. کتاب الأم تألیف فقهای شافعی و برگرفته از کلمات محمد بن إدريس الشافعی القرشی، رئیس مذهب شافعیه از مذاهب چهارگانه اهل سنت است.

۲. کتاب موطأ مربوط به مالک بن انس أبو عبدالله الأصبیحی، رئیس مذهب مالکیه از مذاهب چهارگانه اهل سنت است.



روایات امام صادق علیه السلام نیز رگه‌های از آن را ما می‌بینیم. الان ما در روایات خودمان رگه‌هایی از کتب و روایاتی که آن زمان از غیر اهل علم بوده می‌بینیم.

ضرورت پیشینه‌شناسی علوم اسلامی و مسایل آنها

به‌طور کلی، شناسایی علوم اسلامی و اینکه آغاز پیدایش‌شان و اولین کتب‌شان چه هستند، کار لازم و بایسته‌ای است. اینکه اصول و فقه از چه زمان و چگونه پدید آمد؟ مثلاً گفته می‌شود که فقه بر این مبنا تدوین شد که آمدند در فقه هر مبحثی را که در پیش از یک مسئله مطرح می‌شد و سریان داشت، آن را جدا کردند و این منجر به تدوین اصول فقه شد.

فرض کنید، مثلاً بحثی در فقه، بنام ملازمات یا تلازم یا شبیه اصطلاح آن در اصول جدید بعد از مرحوم نائینی، به نام اطلاق مقامی هست. مثلاً فرض کنید اگر آب انگور تا دو سوم جوشید و ذهاب ثلثین شد، پاک می‌شود. خوب اگر آب انگور پاک می‌شود، بالتبع، دیگ هم پاک می‌شود و اگر قاشقی هم در آن بوده، آن هم به ملازمه پاک، ببینید این، یک ملازمه است. یا مثلاً آب چاه را کشیدند، دهنه و بدنه و ریسمان هم پاک می‌شود. عادتاً وقتی آب نجس را دارند می‌کشند، لبه چاه ممکن است به قطراتی از نجاست آلوده شود؛ اما در روایت نداریم که آنها را بشویم پس آنها هم پاک می‌شود. متأسفانه این نحو ملازمه فقط در فقه ماند و به اصول کشیده نشد؛ چرا؟ چون اینها ملازمه موردی است. این کار فقیه است که مثلاً بفهمد چه مقدار پاک می‌شود و چه مقدار نه؟ این بحث تلازم، بحث خیلی دامنه‌داری است. خیال نفرمایید حال من یک مثالی زدم و محدود به همین جور مثال‌هاست.

در آیه قرآن دارد که «عجائز» یا «قواعد من النساء» اشکال ندارد که «ان یضعن ثیابهنَّ»؛^۱ یعنی لباس‌شان را بردارند. لباس در اصطلاح قرآن، ثوب است و در آن موقع به همان چارقد هم ثوب می‌گفتند. اصطلاح قرآنی و اصطلاح آن وقت حجاز غیر از اصطلاح فعلی ما است. خوب این

۱. «و الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّائِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِرِيَّةٍ وَأَنْ يَسْتَغْفِرْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (نور: ۶۰)



بحث مطرح شد که خوب اگر زن حق دارد چادرش را بردارد و به اصطلاح موی سرش در بیاید، آیا بجزو للرجل النظر ام لا؟ این هم از بحث‌های تلازم است، این بحث تلازم، تا چه حدی است؟ حال فرض کنید اگر ما قایل به تلازم بین وضع ثیاب و جواز نظر شدیم، آیا می‌شود لمس هم کرد، می‌شود تقبیل هم کرد، چون آنها هم حرام هستند مثل نظر؛ یعنی اگر در وضع ثیاب، به ملازمه اجازه داد شد که نظر هم مشکل ندارد، آیا می‌توان آن را توسعه داد؟ دامنه قاعده را تا کجا می‌توان فرض کرد؟ یعنی آن تلازم آیا یک حدی هم دارد یا نه؟ این طور نیست که اگر بگوییم چون زن می‌تواند مویش را بردارد، پس مرد نامحرم هم می‌تواند موی او را ببیند یا لمس کند و الی آخر.

بحث دیگر اصولی این بود که اگر یک امری واجب شد، مقدمه‌اش هم واجب می‌شود. این با آن تلازم فرق کرد. اصولیان این نوع تلازم را در اصول ذیل مسئله مقدمه واجب، بحث کرده‌اند. لذا یک تلازمی ما در فقه داشتیم که موردی جاری می‌شد آن را در فقه گذاشتند و با اینکه ما تلازمات زیادی در ابواب فقه داریم، اینها را هرگز به اصول نکشانند؛ اما فقط مقدمه واجب، به اصول راه یافت. این تلازم‌های فقهی یک مشکل اساسی دارد و آن اینکه جنبه عقلایی کلی ندارد؛ بلکه ذوقی است. یعنی بسته به عرف است. مثلاً عرف می‌گوید اگر این عجزه، لباسش را برداشت تو می‌توانی نگاه بکنی؛ اما اگر بخواهی دست هم بکشی، نه، این دیگر نمی‌شود؛ اما مسئله تلازم بین وجوب شیء و وجوب مقدمه و آن تصوراتی که از روایات داریم، یک بحث کبروی است که به قول امروزی‌ها بحث ملازمات عقلی و جنبه عقلی است. البته من نیز آن را عقلایی می‌دانم.

نظریه حکومت و قلمروی آن در شیعه و اهل سنت

اهل سنت به‌طور کلی و به‌طور طبیعی، شأن فقیه را ولایت نمی‌دانستند؛ یعنی ابوحنیفه با اینکه با منصور دوانیقی مخالف بود، با این حال نمی‌گفت من ولی فقیه هستم. همچنین احمد بن حنبل که در جریان به قول خودشان «محنة خلق القرآن»^۱ روزی ۱۲۰ تازیانه او را شلاق می‌زدند، وقتی

۱. مرداوی، علی بن سلیمان؛ الانصاف فی معرفة الراجح من الخلاف علی مذهب الإمام أحمد بن حنبل، ج ۱۲، ص ۳۷ (دار احیاء التراث العربی، ج ۱، بیروت، ۱۴۱۹ق)



با این حال به خانه برمی‌گشت، خلیفه برای اینکه ببیند اوضاع چطور است جواسیس می‌فرستاد که این آدم بدی است و شما را کتک می‌زند و اصلاً ما نباید از او اطاعت نکنیم و...؛ اما همین احمد بن حنبل می‌گفت نه! از اطاعت خلیفه خارج نشوید! شلاق می‌خورد و مخالف هم بود و می‌گفت خلیفه منحرف است؛ اما حاضر نبود از ولایت خلیفه خارج شود.

در بحث ولایت فقیه، یک اشاره‌ای عرض می‌کنم. ببینید، اصلاً بحث ولایت فقیه ریشه‌های اجتماعی دارد و به این مقدار که ما به یک لفظ روایت عمر بن حنظله^۱ و یا روایت ابی‌خدیجه^۲ عمل بکنیم نیست. این مسئله خلافت، ولایت، تشکیل حکومت، کارگزاری مردم و چاره‌سازی کارهای اجتماعی مردم یک بحث مهمی بوده است.

ما در اسلام دو تفکر کلی داشتیم: یک تفکر کسانی که مبارزه مسلحانه پیش گرفته بودند که در بین اهل سنت به آنها خوارج می‌گفتند و در میان شیعه هم زیدی‌ها بودند؛ اما اهل بیت شیعه، طبق شواهد موجود، این خط‌مشی مبارزه مسلحانه را در پیش نگرفته بودند. خط‌مشی مبارزه مسلحانه معنایش این بود که مبارزه می‌کنیم تا تشکیل حکومت بدهیم و چون در آن زمان -الآن هم این‌طور هست- حکومت‌ها در مرکز قوی بودند، اینها غالباً به حاشیه می‌رفتند. شرایط و

۱. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی، ج ۱، ص ۶۷ (تحقیق: غفاری علی‌اکبر و آخوندی، محمد، دارالکتب الإسلامیه، ج ۴، تهران، ۱۴۰۷ق) «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مَنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَإِلَى الْفُضَاةِ أَيْحُلُ ذَلِكَ قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يُحْكَمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُخْتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا تَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ يُنْظَرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ الرَّأْيِ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ السُّوْكَ بِاللَّهِ ...»

۲. حرّعاملی، محمد حسن؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۹ (ناشر: مؤسسه آل‌البیت عليه السلام، ج ۱، قم، ۱۴۰۹ق) «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي الْجَهْمِ عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ قَالَ: بَعَثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ قُلْ لَهُمْ إِنَّا كُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَى فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْعَطَاءِ أَنْ تَحَاكَمُوا إِلَيَّ أَحَدٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَ حَرَامَنَا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا وَ إِنَّا كُمْ أَنْ يُغَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْبُجَائِرِ»



خوارج یکی هستند و جغرافیای سکونت‌شان غالباً در سجستان و یمن و عدن و شمال آفریقا است. الان هم خوارج در عمان به نام اباضی‌های عمان هستند که همین سلطان قابوس^۱ هم از آنهاست. در الجزایر و مراکش هم داریم و شاید شنیده باشید که رئیس جمهور احمد بن بلا^۲ نیز جزو خوارج است. اعتقاد اهل البیت علیهم‌السلام این بود که ما با قیام مسلحانه نمی‌توانیم مفاهیم صحیح دینی را به ذهن و گوش مردم برسانیم و چون اهل بیت روش مبارزه مسلحانه نگرفته بودند، شیعه تا بیخ گوش خلیفه (مثلاً هارون) هم وجود داشت؛ مثل علی بن یقظین.

مبارزات مسلحانه شیعه توسط زیدی‌ها انجام می‌گرفت. آنها هم بیشتر در یمن بودند؛ چنان‌که الان هم آنها هستند. طبیعتاً هر نظامی که به مبارزه مسلحانه روی می‌آورد، به حاشیه می‌رود، اهل سنت در مواجهه با سلطان راه‌های متعددی پیش گرفتند. یا زاهد و عابد بودند و اصلاً حاضر نبودند با خلفا روبرو بشوند و حتی تصدی قضاوت قبول کنند؛ مانند ابن ابی عمیر که حتی شلاق خورد؛ اما حاضر نشد پیش مأمون، قاضی بشود. ^۳ از این شواهد در اهل سنت فراوان است. حارث بن قیاس یکی از فقهای کوفه بود و با یک نفر دیگر مجبور شدند پیش هارون، قاضی شوند. یکی از آنها خود را به کوری زد و یکی دیگری هم خود را به فلجی و حالت آدم‌های افلیج زد. هارون گفت: اینها کی هستند که آوردید و دستور به اخراج آنها از دربار داد. حارث بن قیاس بالأخره قضاوت را قبول کرد. در شرح حال او آمده که گفتند آخر، چطور شد قبول کردی؟ گفت: خدا شاهد است آن قدر فرض‌های من زیاد شده که دیگر «اکل میته» بر من حلال شد.

می‌خواهم بگویم، خیال نکنید اینها هم راضی به حکومت بودند؛ بلکه مختلف بودند. عده‌ای

۱. قابوس بن سعید پادشاه کشور عمان است.

۲. محمد احمد بن بلا (درگذشته ۱۱ آوریل ۲۰۱۲) رهبر سیاسی جنگ استقلال الجزایر، اولین نخست‌وزیر و نخستین رئیس جمهور انتخابی الجزایر است.

۳. نجاشی، احمد بن علی؛ رجال النجاشی، ص ۳۲۶ (مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسین بقم المشرفه، ج ۶، قم، ۱۳۶۵ ش).



از آنها حاضر نبودند حتی با خلیفه روبرو بشوند و خیلی تند بودند. شرح حال علماء‌شان را نگاه کنید. عده‌ای هم به این شدت برخورد نمی‌کردند؛ اما تأیید هم نمی‌کردند و گروه سوم، عده‌ای بودند که تأیید که نمی‌کردند؛ اما مبارزه علمی می‌کردند. گروه چهارم هم عده‌ای بودند که تأیید مطلق می‌کردند؛ یعنی اگر خلیفه می‌گفت: امروز روزه، حلال است، آنها هم می‌گفتند خوب حلال است و اگر می‌گفتند حرام است، می‌گفتند حرام است. هرچه خلیفه می‌گفت، آنها تأیید می‌کردند. به یک معنی اکثریت، تقریباً همین قسم اخیر بودند.

در بین تمام اینها تنها مکتبی که یک‌راه جدیدی پدید آورد و شاید برای شما تعجب‌آور باشد، شیوه امام صادق علیه السلام بود و آن اینکه زیر بار سلطه نروید و خودتان تشکیل حکومت بدهید و حکومت در حکومت بکنید. روایات عمر بن حنظله را باید این‌طور معنی کنیم. عمر بن حنظله نشان می‌دهد که بسیار مرد مطلع و دقیقی است. به امام می‌گوید ما چه کار کنیم و نظر شما چیست؟ آیا مثل زیدی‌ها عمل مسلحانه بکنیم؟ امام می‌گوید خودتان را قاضی و حاکم قرار بدهید. ^۱ این طرح که ما به حکومتی داخل شیعه رجوع بکنیم و به اصطلاح سیاسی امروز، «حکومت در سایه» تشکیل بدهیم، طرح امام صادق علیه السلام است. این ابتکار امام برای اولین بار بیان شده است. طرحی که نه زیدیه و نه خوارج و نه سنی‌ها هیچ‌کس ندارد. حاصل آن اینکه خودتان این کار را انجام بدهید. نه به آنها خاضع بشوید و نه اینکه یک نوع آنارشسیسم - به اصطلاح امروزه هرج‌ومرج - پیش بیاید به طوری که نظام هم نباشد. از اینجا به بعد، پس به اصطلاح فقه شیعه یک مزیتی پیدا کردیم، به نام فقه ولایی. یعنی ابوحنیفه یا دیگران اگر هم مخالف حکومت بودند؛ اما ولایت را از آن سلطان می‌دانستند.

فقدان اصول فقه ولایی در شیعه و اهل سنت

حال از اینجا به این مطلب می‌رسیم که اول، فقه و سپس اصول آمد، و این اصول، اصول

۱. اشاره به قسمتی از روایت عمر بن حنظله که سابقاً به آن اشاره شد. «قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَى مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيُزْضُوا بِهِ حَكْمًا».



آن فقه شد؛ یعنی اصول فقه استنباطی شد. نتیجه اینکه اگر فقه شیعه هم بنا است، فقه ولایی باشد، اصول این فقه، الآن حضور ندارد! الآن اصول ما با همین چالش جدی روبرو است. شما «کفایه» آخوند را نگاه نکنید؛ بلکه به سال‌های اولیه اسلام برگردید. این اصول تفکرات به اصولی که اهل سنت نوشته‌اند برمی‌گردد. اصول اهل سنت اصولاً اصول فقه استنباطی است و فقه ولایی نیست؛ چون اهل سنت، فقه ولایی یعنی فقهی را که به سمت تشکیل حکومت باشد را قبول ندارند؛ لذا فقه‌شان استنباطی است. دقت بفرمایید! اما شما در کل کفایه چیزی راجع به اصول فقه ولایی نمی‌بینید! حال اگر بنا باشد بر فرض هم یک نوع روشن‌فکری داشته باشیم، سعی می‌کنیم محتوا را روشن بکنیم؛ اما در قالب گیر داریم؛ یعنی می‌خواهیم قالب، همان قالب کفایه باشد. این مثل این است که بخواهیم یک فرش ابریشمی بسیار زیبای مربع شکل و خوش‌ترکیب را در یک اتاق کج و معوج پهن کنیم! می‌بینید که نمی‌شود! واقعاً اگر ما بخواهیم محتوای اصول را تغییر بدهیم، اول بابت سراغ قالب حقیقی آن یعنی اصول فقه ولایی برویم. نمی‌دانم از آقایان کسی اهل شعر است یا نه. شعر نو در زمان نیمایی، با یک قالب‌شکنی مطرح شد؛ یعنی برخی شعرا به این نتیجه رسیدند که یک محتوایی در احساس، ادراک، شعور و رموز داریم که شعر قدیم و قالب‌های سنتی جواب نمی‌دهد. باید قالب‌شکنی کرد. ما الآن در اصول این کار را نمی‌کنیم. حال این قالب درست است یا نه؟ ما فعلاً به این کاری نداریم. ما سعی می‌کنیم محتوا را دست‌کاری و این طرف و آن طرف کنیم؛ اما قالب‌ها را سعی کردیم حفظ کنیم.

سرفصل «اجتهاد و تقلید» قلمرویی برای اشراب اصول فقه ولایی

اگر بنا بر حفظ قالب‌ها باشد، باید در همان ذیل خاتمه‌ای که در کفایه، به‌عنوان اجتهاد و تقلید آمده که همین را ربط داد. آخوند آنجا می‌گوید رأی مجتهد حجّت است. خوب همانجا بحث شود که تصدّی مجتهد برای قضایای اجتماعی نیز باید باشد. یکی از جایگاه‌های مناسب بحث نو، آنجا است. آخوند آن را جزو خاتمه قرار داده است. در ذهن من هست - اگر فراموش نکرده باشم - در معالم، بحث اجتهاد و تقلید، جزو مقاصد تسعه کتاب است و در خاتمه، تعادل



و ترجیح قرار داده شده است؛ اما کفایه، بحث تعادل و ترجیح را مقصد هشتم قرار داده و خاتمه را به اجتهاد و تقلید اختصاص داده است.

آسیب‌شناسی اصول فقه موجود

امروزه در اصول، یک نقص کلی داریم. در اصول خودمان، در بحث کفایه، این نیست، در بحث تقریرات مرحوم نائینی یعنی فوائد^۱ نیست و در بحث تقریرات آقای آیت‌الله خوبی هم نیست. این یک نقصی کلی در اصول است. این اصول، اصول فقه استنباطی است. یعنی این اصول بر فرض هم که درست خوانده بشود، باز استنباط فقه ولایی در آن نیست و مشکل کار این است؛ اما فقه اهل بیت علیهم‌السلام فقه ولایی است. اصلاً شاید مکتبی که عده‌ای از علمای بغداد داشتند مثل مرحوم کلینی، از ادله همین فقه ولایی باشد. مکتب بغداد، در باب تعارض، تسلیم در روایت «بأیها أخذت من باب التسلیم»^۲ را تسلیم ولایت می‌داند،^۳ شاید یکی از راه‌های حل تعارض، ارجاع به ولایت بوده است.

دقت کنید! یعنی بگوییم این مسئله که روایات متعارض است، خود این حکم، تعارض را ذاتاً با ولایت حل می‌کند؛ یعنی اگر امام صادق علیه‌السلام گفت بخوان! درست است و اگر امام کاظم علیه‌السلام هم گفت نخوان درست است. «بأیها أخذت من باب التسلیم وسعک». «وسعک» نه این است که این حکم الله واقعی باشد؛ بلکه یعنی این حکم، ولایت‌پذیر است. خوب، این دیدگاه،

۱. فوائد الاصول نوشته محقق کاظمی، تقریرات درس مرحوم نائینی است.

۲. حرز عاملی، محمدحسن؛ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۲۱ «أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الطَّبْرِسِيُّ فِي الإِخْتِجَاحِ فِي جَوَابِ مُكَاتَبَةِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمَيْرِيِّ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام إِلَى أَنْ قَالَ عليه السلام فِي الْجَوَابِ عَنْ ذَلِكَ حَدِيثَانِ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَإِذَا انْتَقَلَ مِنْ حَالَةٍ إِلَى أُخْرَى فَعَلَيْهِ التَّكْبِيرُ وَ أَمَّا الْآخَرُ فَإِنَّهُ رُوِيَ أَنَّهُ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السَّجْدَةِ الثَّانِيَةِ وَ كَبَّرَ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَامَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ فِي الْقِيَامِ بَعْدَ الْقَعُودِ تَكْبِيرٌ وَ كَذَلِكَ التَّشَهُدُ الْأَوَّلُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى وَ بِأَيِّهَا أُخِذَتْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ كَانَ صَوَاباً»

۳. استرآبادی، ملا محمد امین؛ الحاشیة علی أصول الکافی، ص ۸۳ (تحقیق: قزوینی، مولی خلیل؛ فاضلی، علی، دازالحدیث، ج ۱، قم، ۱۴۳۰ق)؛ «وَأَمَّا قَوْلُهُمْ عليهم السلام؛ «بأیها أخذت من باب التسلیم وسعک» فالمراد به ما بیناه فی حواشی تمهید القواعد، وهو أن یکون العمل من باب التسلیم لأمر أهل البيت عليهم السلام».



اصول را عوض می‌کند؛ مخصوصاً اگر دایره ولایت را حتی به امور شخصی نیز تسری بدهیم. اگر چنین شود، آن وقت این نکته، جقدر نتایج متفاوتی می‌دهد.

نمونه‌هایی از نگاه ولایی در فقه

فرض کنید امام موسی بن جعفر علیه السلام به جناب علی بن یقظین بگویند تو با این امکاناتی که داری متعه نکن! خوب این روایت را ما الآن داریم (و طبق آن عده‌ای از فقهای ما حتی اخباریان مثل صاحب وسائل فتوا داده‌اند که آن که تمکن دارد زن‌های متعددی بگیرد، متعه نکند و کراهت دارد.^۱ خوب ممکن است این، یک حکم شخصی باشد نه حکم شرعی! یعنی چون علی بن یقظین، وزیر دستگاه حکومت است و فوق‌العاده پول‌دار است، برای او این حکم باشد. او وزیر هارون و در معرض تهمت و قتل نفس است. از آن طرف هم در روایت داریم که متعه مثل أمه است.^۲ این علی بن یقظین اگر ۲۰۰ هزار أمه و کنیز هم می‌خواست، می‌توانست بخرد. امام می‌فرماید: تو چرا متعه می‌کنی؟ تو که می‌توانی بخری، برو بخر! تو که مشکل نداری!^۳ امام علیه السلام دفع خطر کرد تا خطر اتهام متعه وزیر به گوش هارون نرسد؛ چون آنها روی مسئله متعه حساس بودند. زبیده‌های آن موقع و حتی الآن در کتاب‌هایشان، روی متعه شدیداً حساسند. آنها حتی به ما و به ائمه ما اهانت شدید می‌کنند. غیر از سنی‌ها هم ما را متهم می‌کنند و به ما بدبین هستند.

۱. حرعاملی، محمدحسن؛ وسائل الشیعه؛ ج ۲۱، ص ۲۲ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَظْقِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام مِنَ الْمُتْعَةِ فَقَالَ مَا أَنْتَ وَ ذَلِكَ قَدْ أَغْنَاكَ اللَّهُ عَنْهَا فَقُلْتُ إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَعْلَمَهَا فَقَالَ هِيَ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام فَقُلْتُ نَزِيدُهَا (وَ نَزَادُ) قَالَ وَ هَلْ يَطِيبُهُ إِلَّا ذَلِكَ».

۲. همان، بَابُ كِرَاهَةِ الْمُتْعَةِ مَعَ الْغِنَى عَنْهَا وَ اسْتِيلِزِائِهَا الشُّعْبَةُ أَوْ فُسَادِ النَّسَاءِ..

۳. همان، ص ۱۶ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ كَمْ يَجِلُّ مِنَ الْمُتْعَةِ قَالَ فَقَالَ هُنَّ بِمَنْزِلَةِ الْإِمَاءِ».

۴. همان، ص ۲۲ «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَظْقِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام مِنَ الْمُتْعَةِ فَقَالَ مَا أَنْتَ وَ ذَلِكَ قَدْ أَغْنَاكَ اللَّهُ عَنْهَا فَقُلْتُ إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَعْلَمَهَا فَقَالَ هِيَ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام فَقُلْتُ نَزِيدُهَا (وَ نَزَادُ) قَالَ وَ هَلْ يَطِيبُهُ إِلَّا ذَلِكَ».



ببینید ما آمدیم این ایده را مبتنی بر یک فقه ولایی شخصی تفسیر کردیم و حکم عوض شد. نیاییم بگوییم امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌خواهد حکم را عوض بکند! پس این کلام امام کاظم علیه السلام را حمل بر یک قصه شخصی ولایی کنیم که امام می‌فرمایند، صلاح تو نیست این کار را بکنی؛ چرا که تو مشکل نداری. تمتع عمدتاً تنوع است و تو تنوع را با اِماء حل کن! این حکم برای توست شما که وزیر هستی و کارهای شیعه را می‌گذرانی و آبرو برای شیعه هستی. در واقع، این روایت شأن علی بن یقظین است. یعنی تو اگر خود را درگیر متعه کنی، به خاطر متعه، تمام آن امکاناتی که برای شیعه هست سوزانده می‌شود و از بین می‌رود. خوب، چه دلیلی دارد که او این کار را بکند؟! نباید حساسیت ایجاد شود! شما ببینید، ما معتقدیم حتی اگر مشکلات اجتماعی هم پیش بیاید، حاکم حق ندارد حکم را عوض بکند. خوب این، یک مسئله لطیفی است.

خدا مرحوم مطهری را رحمت کند ایشان می‌گوید: اشکال اهل سنت این بود که می‌توانستند حکم عُمر را به‌عنوان حکم ولایی قبول کنند و نه حکم دائمی. مثلاً عُمر در زمان خودش دید که به خاطر متعه، مشکلاتی ایجاد شده است. او صلاح دانست متعه را تحریم بکند. این یعنی حکم ولایی. مرحوم مطهری می‌گوید: ایشان خلیفه است و اگر خلافتش درست باشد، حق دارد برای صلاح جامعه این کار را بکند. لیکن این حکم، موقتی می‌شود و خلیفه بعدی باید این را امضا کند؛ یعنی هر خلیفه در زمان خودش و مصالح زمانه‌اش می‌تواند آن حکم موقتی را امضا کند یا نکند. در این طرح آقای مطهری، مطلب لطیفی نهفته است. مطلب او درست است و بحث کبروی هم دارد و این یکی از بحث‌های فقه ولایی است که دارم عرض می‌کنم.

بنده چهار سال، بحث ولایت فقیه و شئون او را به‌عنوان اصول بحث کردم - که مضبوط هم هست - این را آنجا به‌عنوان یک بحث کبروی مطرح کردم. حاصل آن این است که برخی از احکام اسلامی، در یک برهه از زمان با مشکل برخورد می‌کند. دقت بکنید! الآن مشهور است بین فقهای ما و اجماع ایشان است که دیه کفار چیزی در حدود یک‌دهم یا یک دوازدهم دیه



مسلمان است.^۱ استنباط روایی و فقهی موجود همین است؛ اما در بحث استنباط ولایی ممکن است، حکم، طوری دیگر بشود؛ مثلاً چون ما در یک نظام بین‌المللی هستیم و اگر شما در اینجا دیه را کم بکنید، اروپا هم بیانیته ضد حقوق بشر صادر می‌کند و فشار روانی و غیره وارد می‌کند؛ لذا حکم فعلاً تغییر می‌کند.

در طرح مرحوم مطهری این‌طور معلوم می‌شود که اگر حکم اسلامی در یک برهه از زمان با مشکل برخورد کرد، حاکم می‌تواند موقتاً حکم را برگرداند. ببینید این نگاه تاکنون در مباحث اصولی مطرح نشده است. چرا؟ چون مربوط به اصول فقه ولایی است. تاکنون ما این همه بزرگان داشتیم، حتی مثل رهبر انقلاب علیه السلام که طرح ولایت فقیه را بازگو کردند، این را نیامدند به اصول بکشند. این تفطن نیامد که اصول فقه ما من الباب الی المحراب کلاً اصول فقه استنباطی است.

فقه شیعی، فقه ولایی

فقه شیعه قطعاً فقه ولایی است. یعنی نظر شیعه در فقهی که از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گیرد، با نظر سنی که از ابوحنیفه می‌گیرد، قطعاً فرق می‌کند و می‌کند. در اینکه طبیعت فقه ما، فقه ولایی است، شبهه‌ای نیست؛ کلام این است که آیا آن ولایت به فقیه هم تحویل داده شد یا نه؟ بحث در این قسمت است و گرنه قطعاً فقه ما، فقه ولایی است؛ گر چه اصول فقه فعلی، ولایی نیست. ما الآن اصول فقه ولایی نداریم و اگر می‌داشتیم فرض کنید، مسئله‌ای به نام مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، پارلمان، قوه مقننه، قوه قضائیه، اینها را باید در آن فقه ولایی حل می‌کردیم. اصولاً احکام شرعیه دارای ملاکاتی هستند که قابلیت تحمل در هر زمان و برهه‌ای را دارند. پس اگر در یک برهه‌ای مشکلی پیش آمد، ما در گام اول، باید مشکل را قبول کنیم و آن را نفی نکنیم؛ یعنی می‌گوییم مشکل، مشکل زمانی و عصری است. باید با یک

۱. دیه مرد مسلمان، ده هزار درهم و دیه کافر، هشتصد درهم است که حدود یک دوازدهم می‌شود. رک: طرابلسی، ابن براج، قاضی، عبدالعزیز؛ المهدب، ج ۲، ص ۴۸۶ (دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱، قم، ۱۴۰۶ق) و مرعشی نجفی، سید شهاب‌الدین؛ القصاص علی ضو، القرآن و السنة، ج ۱، ص ۲۶۷ (انتشارات کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، ج ۱، قم، ۱۴۱۵ق).



تاکتیک و راهبردی موقت، مشکل را حل کنیم.

دقت کنید! در صدور حکم، دو طریق می‌توان تصور کرد. یکی اینکه مثلاً فقیه بگوید، دیه کافر و اهل کتاب که تاکنون یک دوازدهم یا یک‌دهم دیه مسلمان بود؛ از این به بعد، مساوی با دیه مسلمان است؛ این یک نحوه است. راه دیگر و درست‌تر این است که حاکم اسلام بگوید، حکم خدا عوض نشده و نمی‌شود؛ لیکن ما بقیه‌اش را جبران می‌کنیم. مثلاً یک راهش این است که دولت تتمه‌اش را بدهد؛ یعنی چون مشکل، مشکل زمانی است و در یک مقطع خاصی پدید آمده است و فرض کنید که امروزه در مقابل اروپا یک مصالح خاصی داریم، این راهکار را اجرا می‌کنیم.

فرض کنید مشکل متعه پیش آمده است. حل مشکل به این نیست که فقیه یا والی بگوید من متعه را حرام کردم. حل آن این است که متعه هم مثل دائم، در دفترچه ازدواج نوشته بشود در اسلام که دفترچه ازدواج نداشتیم. چون مشکلات پیش آمد دفترچه درست کردند. ببینید مرحوم آقای مطهری این احتمال را راجع به آن جریان داده است؛ اما بحث کبروی آن را مطرح نکرده است و خوب است که مطرح شود.

شناخت خصوصیات مکاتب

مطلب بعدی در خصوص فقه و اصول ولایی، شناخت خصوصیات مکاتبها است. ما در استنباطات اصولی و فقهی‌مان چیزهایی داریم که سنی‌ها حتی مشابه آن را هم ندارند. لذا یک فقیه امامی موفق، کسی است که اضافه بر اطلاع بر آن مسیر کلی اسلامی، خصوصیات مذهب خودمان را هم بداند. متأسفانه حتی برخی از بزرگان مانند مرحوم علامه علیه السلام در کتاب‌های خودشان تقریباً به آنچه در فقه عامه و اصول عامه دیده بودند، بسنده کرده‌اند! ما در ابتدا باید خصوصیات و ظرافت‌های موجود در مکتب خودمان را بفهمیم؛ یعنی به آنچه که مکتب ما را از آنها متمایز می‌کند، وقوف پیدا کنیم. اینها را باید با دقت در نظر داشته باشیم تا به نتایج واضح



و روشن برسیم. شما باید در آن سیر طبیعی استنباط قرار بگیرید تا با آن جو خاصی که وجود داشته است، آشنا شوید. به قول ویل دورانت، تاریخ، عبارت از نهری است که تمدن‌ها در آن جاری هستند. او نویسنده تاریخ تدوین تمدن‌هاست، نه پادشاهان یا افراد. مثلاً تمدن ایرانی، تمدن ژاپنی، تمدن اروپایی. کتابش هم «تاریخ تمدن» نام دارد.

واقع آن‌هم همین‌طور است که استنباط فقه شیعی مثل یک نهری است که شما باید در آن جریان قرار بگیرید تا آن راه، روش و متد مخصوص را بفهمید. لذا در تحقیقات فقهی، کارها اگر تطبیقی بشود، به نظر من بهتر است؛ چون عینی می‌شود.

پیشنهاد کار حول کتاب جواهر و مبسوط

اگر کتاب جواهر الکلام احیا بشود، کار بسیار خوبی است؛ چون همیشه به‌عنوان یک کتاب، محور حوزه‌های شیعه بوده و پیش از ۱۴۰-۱۵۰ سال قدمت دارد. اولاً گروهی باید بنشینند فکر بکنند و ببینند که اگر کتاب جواهر را بخواهیم تجزیه کنیم، چگونه بهتر است؟ یک بخش این کتاب، اصول است؛ بخش دیگر آن، لغت است؛ یک بخش دیگر آن، روایت و بخش دیگرش، مناقشات رجالی و سندی است؛ قسمت دیگر آن، کلمات فقها و استنباطات آنها است؛ یک بخش هم، ذوق فقهی خودش و اعمال قواعد است. این کتاب می‌تواند این‌گونه تحلیل و تجزیه شود. شما برای هر قسمتی، دو یا سه متخصص هر علم مربوط قرار بدهید تا در آن بخش کار کنند. این کار اسمش ثبت فرآورده‌های اجتهادی شیعه است؛ یعنی در این تحقیق سنگین و لازم، درصد کار را ما به حد ۹۰ درصد می‌توانیم برسانیم. و ۱۰ درصد نهایی را برای خواننده (فقیه) می‌گذاریم؛ چون نمی‌توانیم در مغز هر فقیه وارد بشویم؛ یعنی کاری که تاکنون انجام شده را در اختیار فقیه قرار بدهیم. ببینیم چقدر از بخش نقل کلمات، اصولی است، آن را تکمیل کنیم و در حاشیه کتاب بیاوریم تا در متن هم تصرف نشود. یا در آنجایی که استنباطات صاحب جواهر هست، یک آقای ملایی را بیاوریم تا استنباطات، ریشه‌یابی بشود. یا آنجایی که بخش نقل حدیث است و ایشان متن حدیث را خراب کرده یا اختلاف متون را نقل نکرد، اینها را اضافه بکنید. البته



صاحب‌جواهر غالباً در بخش حدیث تقریباً خودش ۸۰ درصد را می‌آورد و حتی گاهی اوقات ۹۰ درصد را هم می‌آورد؛ اما مرحوم شیخ انصاری این کار را نمی‌کند. آقا حکیم هم در مستمسک نمی‌کند. آقای خوبی گاهی اوقات ۱۰-۲۰ درصد یا حتی کمتر از آن را می‌آورد. می‌گوید «و نحوه غیره» ایشان به همین عبارت اکتفا می‌کند. یکی دو تا که حجیتش تمام است، دیگر بقیه روایات باب را نمی‌آورد.

از میان اینها از همه بهتر، هنوز هم صاحب‌جواهر است؛ البته اقوال در جواهر غلط‌های بسیاری هم دارد که باید همه تصحیح شوند. یک اضافات هم می‌خواهد که باید تمام این کارها در حاشیه بشود؛ یعنی به عبارتی، شما یک «جواهر» را دست خواننده می‌دهید که اگر فرض کنید ذوق فقهی داشته باشد، فقه را آنجا می‌بیند؛ اگر ذوق حدیثی و رجالی داشته باشد، رجال در آنجا می‌بیند و ذوق او اگر عمل اصحاب باشد، در آنجا عمل اصحاب می‌بیند؛ ذوق او اگر فتوا باشد، آنجا فتوا می‌بیند؛ ذوق او اگر قواعد اصولی باشد، قواعد اصولی می‌بیند. در قواعد اصولی جواهر غالباً ۳۰ درصد رشد دارد و گاهی هم کمتر از ۳۰ درصد است. البته این، اشکال به جواهر نیست. آن رشد ۶۰ درصدی بعدی، مرهون خدمات شیخ و مرحوم نائینی و آقا ضیاء است. ببینید کار سنگینی است یعنی یک کاری برای کل حوزه شیعه است! شروع این پروژه شاید برای آقایان خیلی سخت باشد؛ اما وقتی راه افتاد، کم‌کم آسان می‌شود.

توصیه بعدی من، کار تحقیقی مفصل روی «مبسوط» شیخ طوسی است. مبسوط شیخ، دارای حلاوت‌ها و لطایف خاص فقهی است. محتواهای این کتاب باید ترتیب‌بندی شود و نکات فنی آن بیان شود. اگر این کارها انجام شود، فکر می‌کنم ممکن است تا حدود ۳۰-۳۵ جلد بشود. شما می‌توانید برای تمام فقهایی که بعد از شیخ می‌آیند؛ یعنی تطوری صورت دادند و تا الآن هم کار جدی‌ای پیرامون‌شان نشده است، کار کنید. یک کتابی که احیا شود، قطعاً از این‌کاره‌ای متفرقه رساله نوشتن و پایان‌نامه‌نویسی بهتر و ماندگارتر است؛ چون یک نتیجه ملموسی است که می‌تواند به‌عنوان یک کار ابداعی در حوزه علمی مشهود و در زمینه فقه و اصول پدیدار شود.



ظرافت در مبسوط بسیار است. از نتایج کار این است که می‌فهمیم مثلاً بعد از مبسوط، چه کتاب‌هایی و تا چه حد از ایشان متأثر شدند؟ و سؤال اساسی‌تر اینکه خود مبسوط از چه چیزی متأثر است؟ چکار باید کرد که هم ریشه‌های مبسوط روشن شود و هم ریشه مباحث فقهی بعد از او که از مبسوط اثر گرفته‌اند؟ در فقه شیعه، اضافه بر این، اصلاً روشن می‌شود چکار بکنیم؟ مثلاً دوستان می‌دانند که مبسوط تقریباً به‌عنوان اولین کتاب در فقه تفریعی در شیعه، جا افتاده است. ما قبل از مبسوط، کتب ابن‌جنید را در فقه تفریعی داشتیم؛ اما جا نیفتاد، و متهم به قیاس و این حرف‌ها شد. ما نسبت به مرحوم شیخ طوسی معتقدیم که وی طی این هزار سال بر اکثر معارف دینی ما تأثیر گذاشته است؛ بر رجال بر حدیث، فقه مأثور و منصوص، فقه تفریعی و اصول فقه. از قول آیت‌الله خویی رحمته‌الله علیه نقل شده که ایشان می‌فرمودند: «اگر ما مذهب شیعه را بزرگ ایشان بر شیعه دارد. بعضی از تفریعات شیخ طوسی بعدها توسط مثل صاحب شرایع به چالش کشیده شد.

آقایانی که می‌خواهند کاری انجام بدهند، بای از مبسوط را مثل کتاب حج، کار کنند یا مثلاً کتاب قضا و شهادت را که الآن برای دستگاه قضایی هم قابل استفاده است، به‌صورت منسجم کاری کنند تا فقیه بتواند نتیجه‌گیری کند. اینکه می‌گویند مرحوم ابن‌ادریس، خیلی از حرف‌های شیخ را رد کرده، این هم درست نیست؛ بلکه کتاب ابن‌ادریس مقدار زیادی تأیید مبسوط است، نه رد او. خود این کار اگر بشود، ممکن است ۴-۵ سال طول بکشد. باید ریشه فقه تفریعی ما نسبت به فقه منصوص پیدا شود. باید این ریشه روشن شود. این، سرچشمه است که اگر روشن بشود، هزار سال راه را به شما نشان می‌دهد که در آن هزاره، علمای ما از شیخ تاکنون چکار کردند.

مبسوط کتابی است که شیوه‌اش را از «الأم» شافعی گرفته است. اصل کتاب الأم بعدها توسط فقه‌های شافعی تدوین شده است. شیخ آن کتاب تدوین شده را برداشته و با مذهب شیعه هماهنگ کرده و به نگارش درآورده است. این هماهنگی شیخ، بعدها در تفکرات شیعه تا



امروزه آمده است. خوب دقت بفرمایید! سیر تاریخی مبسوط و بالتبع فقه تفریعی ما به قرن دوم بازمی‌گردد.

پرسش و پاسخ

صدور حکم و منطقه الفراغ

بحث «منطقه الفراغ» در روایات ما به عنوان رسمی، واضح و روشن، مربوط به روایتی است که میثمی آورده و از انفادات شیخ صدوق است و ایشان هم جز در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام جای دیگر نیآورده است.^۱ نه مرحوم صدوق در کتاب فقیه و نه بزرگان اصحاب، مثل کلینی اینها آن روایت را نیآوردند. حال حقیقت منطقه الفراغ چیست؟ یا اینکه آیا منطقه الفراغ به تصور آقایان، آنجایی است که حکم نیست یا آنجایی است که حکم الزامی نیست بلکه استحبابی است و غیره؟ جای بحث است. ببینید، ما الآن اگر طبق روایات امام موسی بن جعفر علیه السلام گفتیم: یکره التمتع لمن كان مستغنی عنه.^۲ این معنایش، شبیه کار عمر است.

خوب دقت کنید! روح این کار این است که امام موسی بن جعفر علیه السلام برای موردی، حکم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰؛ (تصحیح: لاجوردی، مهدی، نشر جهان، ج ۱، تهران، ۱۳۷۸ق)؛ «حَدَّثَنَا أَبِي وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَا حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُسَمَعِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْمَيْمُونِيُّ أَنَّهُ سَأَلَ الرَّضَا علیه السلام يَوْمَ مَا قَدِ اجْتَمَعَ عِنْدَهُ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ قَدْ كَانُوا يَتَنَازَعُونَ فِي الْحَدِيثَيْنِ الْمُخْتَلِفَيْنِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي الشَّيْءِ الْوَاحِدِ فَقَالَ عليه السلام فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَبْرَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فَأَعْرَضُوهُمَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ فَمَا كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ مَوْجُوداً حَلَالاً أَوْ حَرَاماً فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَ مَا لَمْ يَكُنْ فِي الْكِتَابِ فَأَعْرَضُوهُ عَلَى سُنَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَمَا كَانَ فِي السُّنَّةِ مَوْجُوداً مُنْهَباً عَنْهُ نَهَى حَرَامٌ أَوْ مَأْمُوراً بِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَمَرَ الزَّامَ فَاتَّبِعُوا مَا وَافَقَ نَهَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَأَمْرَهُ وَ مَا كَانَ فِي السُّنَّةِ نَهَى إِعَافَةً أَوْ كِرَاهَةً ثُمَّ كَانَ الْخَبْرُ الْآخَرَ خِلَافَهُ فَذَلِكَ رُخْصَةٌ فِيمَا عَافَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ كِرَاهَهُ وَ لَمْ يَحْزَمْهُ فَذَلِكَ الَّذِي يَسَعُ الْأَخْذَ بِهِمَا جَمِيعاً أَوْ بِأَيِّهِمَا شِئْتَ وَسَعَكَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَ الْإِتْبَاعِ وَ الرَّدِّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَا لَمْ تَجِدْهُ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذِهِ الْوُجُوهِ فَرُدُّوا إِلَيْنَا عِلْمَهُ فَتَحَرُّنْ أَوْلَى بِذَلِكَ وَ لَا تَقُولُوا فِيهِ بِأَرْبَابِكُمْ وَ عَلَيْكُمْ بِالْكَفِّ وَ التَّنَبُّتِ وَ الْوُقُوفِ وَ أَنْتُمْ طَالِبُونَ بَاحْثُونَ حَتَّى يَأْتِيَكُمْ الْبَيَانُ مِنْ عِنْدِنَا»

۲. اشاره به روایات کراهت متعه است. رک: حرعاملی، محمدحسن؛ وسائل الشیعة: ج ۲۱، ص ۲۲. (باب کراهة المتعة مع الغنی عنها و استیلامها الشنعة أو فساد النساء)



را عوض کردند؛ یعنی به جای اینکه حکم، استحبابی باشد، آن را به کراهت تبدیل کردند. اگر آقایان، اول جلد ۱۴ «الوسائل» چاپ قدیم را نگاه کنند در عنوان بحث نکاح باب «یکره التمتع لمن کان مستغنی»^۱ را خواهند دید که دو نوع برداشت است. طبق برداشت بنده خیر، لایکره التمتع؛ بلکه يستحب التمتع؛ یعنی تمتع به عنوان خودش مستحب است و لو کان مستغنی عنه؛ اما توضیح دارد.

حقیقت صدور حکم چیست؟

این، یک نوع حکم ولایی شخصی هست نه شرعی؛ یعنی یک حکم ولایی شخصی است که این را فقیه هم دارد. فرض کنید در ولایت فقیه؛ یک فقیهی نسبت به شاگردی که پیش او رسائل می خواند می بینید او دارای خصوصیات ویژه است و لذا می گوید: با نظری که به حال تو دارم، ماندن در حوزه را بر تو حرام کردم. این، اشکال ندارد و یک حکم شخصی است و تغییر حکم نیست؛ چون یکی از وظایف اساسی انبیا، اصلاح بشر است. در این اصلاح، هم جامعه داخل می شود و هم فرد. در حقیقت، امام موسی بن جعفر علیه السلام با ملاحظه اوضاع مخاطبشان که یک فرد خاصی است، و ارزش او برای جامعه شیعه بسیار است، حکمی صادر می کند. شما آن وقت این باب در فقه و مانند این مورد را بگیرید و کار کنید. این طور نیست که همین یک مورد باشد.

آشنایی با سخنران

سید احمد موسوی مددی، متولد ۱۳۳۰ نجف است. وی ۵ سالگی به همراه والدین اش به مشهد مهاجرت و در آنجا نزد ادیب نیشابوری و والد تلمذ می کند. او سپس برای ادامه تحصیلات به نجف بازمی گردد. برخی اساتید او عبارت اند از: شیخ صدرا بادکوبه، آیات عظام میرزا حسن بجنوردی، خوبی (۷ سال)، سید علی سیستانی (۲ سال) و دیگران. آیت الله سیستانی در مقام ایشان گفته اند: شاگردهای ۱۰ ساله دارم؛ اما تاکنون به اندازه آقای مددی با کسی رفیق



نبوده‌ام. استاد مددی از معدود کسانی است که روش تحقیق آقای بجنوردی را ادامه داده و در این زمینه دارای ابتکاراتی است. او مصاحبه‌های بسیاری دارد و در اینجا به اهم مقالات او اشاره می‌شود. «موقعیت شیخ انصاری در تاریخ علوم دینی»، کیهان اندیشه، ش ۴۱، ۱۳۷۱ش؛ «جایگاه قرآن در فقهات»، فقه (کاوشی نو در فقه اسلامی)، ش ۶۲، ۱۳۸۸ش؛ «نگرشی بر حوزه‌های علمیه»، کیهان اندیشه، ش ۱، ۱۳۶۴ش؛ روش‌شناسی بحار الأنوار، کتاب ماه دین، ش ۳۴، ۱۳۷۹ش؛ «نجف، آشیانه علم و اخلاق»، پژوهش و حوزه، ش ۱۶، ۱۳۸۲ش؛ «علم اصول و دانش‌های زبانی»، نقد و نظر، ش ۳۷ و ۳۸، ۱۳۸۴ش؛ رسائلی پیرامون تفسیر و علوم قرآن منسوب به اهل بیت علیهم‌السلام، کیهان اندیشه، ش ۲۸، ۱۳۶۸ش.

برای مطالعه بیشتر

۱. اسلامی، رضا؛ اصول فقه حکومتی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چ ۱، قم، ۱۳۸۷ش.
۲. علی پور، مهدی و حسنی، حمیدرضا؛ جایگاه‌شناسی علم اصول، گامی به سوی تحول، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، چ ۱، قم، ۱۳۸۵.
۳. میثمی تهرانی، علی، نگاهی به مبانی اصول فقه حکومتی؛ (مقاله؛ نشر داخلی فرهنگستان علوم اسلامی).
۴. میرباقری، سید محمد مهدی؛ تنظیم: علی اصغر کوثری؛ مبانی و پیش‌فرضهای حکومت دینی و ولایت فقیه؛ نشر داخلی فرهنگستان علوم اسلامی.
۵. _____؛ جستاری در مبانی نظری ولایت فقیه، تمدن نوین اسلامی، چ ۱، قم، ۱۳۹۴.
۶. بانک جامع مقالات ولایت فقیه و حکومت اسلامی؛ جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۰.